

## رودکی

### شاعری با الفاظ خوش و معانی رنگین

«این مقاله به استاد دانشور  
سعید نفیسی تقدیم می‌گردد.»

نظامی عروضی درباره رودکی داستانی دلچسب در «چهارمقاله» خویش آورده است که نشان اهمیت مرتبه شاعری رودکی و تأثیر شعر اوست. نصر بن احمد سامانی از بخارا دور می‌افتد و به «بادغیس هری» که «خرم‌ترین چراخوره‌های خراسان و عراق» است رخت می‌کشد. هوای طرب‌انگیز آنجا او را شیفته میکند و در آنجا هقیم میشود. سران لشکر مملوک میشوند «و آرزوی خانمان برخواست. پادشاه را ساکن دیدند».

هوای هری درس او و عشق هری در دل او، در آئینای سخن هری را بی‌هشت عدن مانند کردی بلکه بر پشت نیز ترجیح نهادی و از چهارچین زیادت آوردی. دانستند که سر آن دارد که این تاستان نیز آنجا باشد. پس سران لشکر و مهتران ملک نزدیک استاد ابو عبد الله الرودکی رفتند و از ندماء پادشاه هیچکس محتشم‌تر و مقبول‌القول‌تر از او نبود. گفتند، بشهزاردینار تو را خدمت کنیم اگر صنعتی یکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دل‌های ما آرزوی فرزند همی برد و جان‌ما از اشتیاق بخارا همی بر آید»

«رودکی قبول کرد که نبض امیر بگیرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که بنش با او درنگبرد. روی بنظم آورد و قصیده‌ای بگفت بوقتی که امیر صبوح کرده بود، در آمد و بجای خویش بنشست و چون مطربان فروداشتند، او چنگ بر گرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد :

بوی جوی مولیان آید همی پس فروتنی شود و گوید:

زیر پایم پرنیان آید همی  
ریگ آموی و درشتی راه او  
خنک ما را تا میان آید همی  
آب جیحون از نشاط روی دوست  
میرزی تو شدمان آید همی  
ای بخارا شاد باش و دیرزی  
ماه سوی آسمان آید همی  
میرسرواست و بخارا بوستان  
سرو سوی بوستان آید همی  
چون رودکی باین بیت رسید امیرچنان متفعل گشت که از تخت فرود آمد  
و بی موزه پای در رکاب خنک نوبتی آورد و روی ببخارا نهاد....»

\* \* \*

شاعران بعد از رودکی او را «استادشاعران» نامیده‌اند. قطعاً این ستایش نشانه تأثیر عمیقی است که رودکی بر شعر پارسی دری داشته است. شعر پارسی با رودکی آغاز نشد ولی با رودکی بر صدر نشست و قدر دید و همه جهان را بنوشت و ایران گزید شد.

رودکی در دوره‌ای شروع به سخن گفتن کرد که فرهنگ و تمدن ایران بار دیگر سر برافراشت و برای مبارزه با قوم یغماگر غالب آمده شد. سخن گوئی بزبان دری هنری بود و افتخاری شمرده میشد. دانش پژوهان و شاعران از امیران سامانی نواخت میدیدند و درختی که سالها با کلمک عبدالله مقفع، ابو مسلم خراسانی یعقوب لیث صفار، اسمعیل سامانی ... رشد یافته و بزرگ شده بود داشت ثمر میداد.

در سراسر خراسان نهضت‌های ترقیخواهانه و ایران دوستانه در میگرفت و مردم آرزو میکردند همتی را اگر یکام شیر نیز در باشد، بیچنگ آوردند و غالباً چنین میشد. دولت‌های نیمه مستقل طاهری و صفاری هر کدام سهم خویش در ایجاد استقلال ایران ورشد فرهنگ ملی کارهایی انجام داده بودند و اکنون نوبت دولت سامانیان بود. سامانیان بر ماوراء النهر، خراسان، عراق، سیستان... حکمفرمایی داشتند و عهد و منشور از خلیفه‌های عباسی میگرفتند اما ایران دوست بودند و به آثار قباکان خویش دل بستگی داشتند.

وزیران دانشمندی چون ابوالفضل و ابوعلی بلعمی و ابو عبدالله جیهانی و مردان جنگی چون ابو منصور محمد بن عبدالرزاق و امیر ابو جعفر احمد بن محمد با آنها خدمت کردند. دانشمندان راه بخارا را در پیش می گرفتند و از امیران سامانی پشتیبانی میخواستند. علم و هنر که در شرایط ایمنی و عدالت اجتماعی چون شکوفه‌های بهاری میشکوفد در زمان سامانیان بر رونق و ارزش یافت. مقدسی مینویسد: «... دانشمندان را بزمین بوس خویش روا نمیداشتند و ایشان را مجالسی شبانه بود که در ماه رمضان فراهم میکردند و در حضور پادشاه دانشمندی مناظره میکردند و پادشاه خود در مناظره را میکشود».

حکومت سامانی اگر چه بیچنگ و زد و خورد نیز پرداخت و بارها با مدعیان شهر یاری و سالاری بکشمکش برخاست، ولی با اینهمه باز توانست وضع ثباتی

بوجود آورد تا گلبوته‌های هنر و ذوق اقوام ایرانی گل دهد و بر فراز دنیای کهن  
 جهانی نو ایجاد گردد. نه تنها امیران سامانی بلکه وزیران و سرداران آنها نیز  
 ادب دوست و دانش پژوه و خود از دانشمندان بودند و ادب و شعر و علم را تشویق  
 میکردند. ابومنصور عبدالرزاق سیهسالار خراسان بجمع آوری شاهنامه فرمان داد،  
 ابوالفضل بلعمی دارای تألیفاتی بود که نام «تلفیح البلاغه» و کتاب «المقالات» از  
 در آثار دوران بعد انعکاس یافته است. پس ابوالفضل بلعمی (ابوعلی محمد بن-  
 محمد بن عبدالله بلعمی) و زبردیکر سامانیان «ترجمه تاریخ طبری» را پرداخت. در  
 همین دوران دانشمندان ماوراءالنهر «ترجمه تفسیر طبری» را نوشتند. محمود و راق  
 کتابی در «تاریخ» نوشت. نویسنده‌ای که نامش بر ما مجهول است کتاب «حدود العالم  
 من المشرق الی المغرب» را در جغرافیا بنگارش در آورد. کتاب دیگری بنام  
 «الابنیه عن حقایق الادویه» بقلم ابومنصور موفق بن علی هروی در دسترس  
 دوستداران علم قرار گرفت... و همه اینها نشان میدهد که دانش و هنر پاسداری  
 می‌شد و دانشمندان دارای ارج و اهمیت بودند.

«ابوعلی سینا» فیلسوف دانشمند ایرانی، درباره همین دوره و درباره  
 کتابخانه سامانیان در بخارا در ترجمه حال خود می‌نویسد:

«بخانه‌ای اندرون شدم که حجره‌های بسیار داشت و در هر حجره‌ای  
 صندوقهای کتاب بر فراز یکدیگر نهاده بودند. در یک حجره کتب تازی و در اوین  
 شعرا و در حجره‌ای دیگر کتابهای دین و فقه و همچنین هر حجره‌ای شامل کتابی در  
 رشته‌ای بود. من فهرست کتب مؤلفین قدیم را خواستار شدم و آن کتب که نیازمند  
 آن بودم بخواستم و آنجا کتاب‌هایی دیدم که حتی نام آن بر بسیار کسان  
 مجهول بود و از آن پس هرگز چنین مجموعه‌ای از کتب به هیچ‌جای ندیدم..»

هنر رودکی در دربار سامانیان در چنین شرایطی پرورش یافت و آوازه شعرش  
 بزودی به همه جاه‌هاییکه بزبان فارسی سخن میگفتند سفر کرد. مردم با اشتیاق شعر  
 او را میخواندند و نسخه بر میداشتند و شاعر چه از طرف مردم و چه از طرف بزرگان  
 ستایش میشد و قدر میدید. ستایشگران از بین شاعران نیز زیاد بوده‌اند و این  
 موضوع از خلال قصیده‌ها و پرسشکوه «مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود» او  
 خود نمائی میکند. شاعر پیر شده و به رودک سفر کند بازگشته. در غمزدگی سرد  
 رانده‌بار و تیرگی درون و تیرگی دیده روزهای شوکتمند گذشته را بیاد می‌آورد  
 و بیاد جوانی مویه میکند و با آندوهی که قلب زامی فشار میدهد می‌گوید:

بدان زمانه ندیدی که در جهان وقتی سامانی

سرود گویان گوئی هزارستان بسود

همیشه شعر و را زی ملوک دیوان است

همیشه شعر و را زی ملوک دیوان بود

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت

شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

دریغ که دفترهای اشعار رودکی را زمانه بی‌دادگر کافر دل از ما ربوده  
 است. از تفرزان نزن و قصیده‌های باشکوه و مثنویهای دل‌انگیز او جز چندصد بیت

بیشتر در دسترس نیست و بقیه را روزگار به اتیان فراموشی سپرده است. ابیاتی از رودکی در تذکره‌ها و جنگها بطور پراکنده ثبت است که نمودار هنری نیرومند و باشکوه است. در سالهای اخیر سعید نفیسی نخستین کسی است که به اهمیت کار و هنر رودکی پی برد و بجمع‌آوری شعرهای او همت گماشت. (۱) کتاب «محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی» از نوشته‌های خوب سعید نفیسی و از کارهای برجسته نقد علمی ادبی در ادبیات معاصر ایران است و کوشش شده تا آنجا که مقدور است شعرهای پراکنده او جمع شود و تعداد ادبیات فراهم آمده ۱۰۴۷ بیت است که بعضی از آنها منسوب بدیگران است و طبق آنچه خود «سعید نفیسی» نوشته است تعداد ادبیات رودکی از ۹۶۰ بیت تجاوز نمیکنند به این ترتیب:

قصائد و قطعات ۵۶۱ بیت - رباعیات ۶۶ بیت - مثنویات ۲۰۰ - اشعار پراکنده ۱۳۳ پس این تعداد اشعار در برابر آثار فراوان رودکی که در تذکره‌ها و شعرشاعران منعکس شده و رشیدی سمرقندی حتی شعرا را بر شمرده و آن را افزون‌تر از «سیزده ره صد هزار» (یک میلیون و سیصد هزار بیت) دیده قطره‌ای در برابر دریاست و میتوان گفت تقریباً از آن همه اشعار نغز و ذائقه‌کنیز چیزی باقی نمانده است.

شاعران دوره‌های بعد همگی از «استادشاعران جهان» ستایش کرده‌اند و برخی نیز در مقام تفاخر خود را از رودکی برتر شمرده‌اند. که این خود نیز دلیل بزرگی مرتبه شاعری او بوده است زیرا اگر رودکی اهمیت نداشت مثلاً خاقانی در صدد بر نمی‌آمد که شعرش را با شعروی مقایسه کرده و خود را برتر شمارد. در شعرهای زیر اهمیت رودکی بروشنی دیده میشود:

ادیب صابری	زبان و طبع معنی و رودکی است مرا
خاقانسی	ریزه خورشوان من رودکی و غمیری
منوچهری	رودکی دیگر است و نصیر بن احمد
ناصر خسرو	جان را... که رودکی و گه حسان کنم
فرخی	شاعرانست چو رودکی و شهید

رودکی را شاعران همعهد او چون «ابوالحسن شهید بلخی» و «دقیقی»

۱- البته پیش از آن نیز دیوان رودکی در ۱۳۱۵ هجری قمری در تهران چاپ شده که مقدمه‌ای در شرح احوال شاعر دارد. این کتاب شعر را شاهزاده فریدون میرزا عمادالطنه بچاپ رسانیده که شامل ۱۱۷۰ بیت است (نفیسی مینویسد ۹۵۱ بیت آن قطعاً از قطران تبریزی است).

خاورشناسان اروپائی و سپس محمد قزوینی (در حاشیه چهارمقاله نظامی عروضی) به روشن ساختن بعضی نکات تاریک زندگانی رودکی کوشیده‌اند. اما سعید نفیسی بطور علمی و جدی در ۱۳۰۶ خورشیدی کار تصحیح دیوان رودکی و نگارش شرح زندگانی او را بیابان برد و آنرا در سه جلد بچاپ رساند و سپس همین کار را میراسته تر در سال ۱۳۴۱ خورشیدی بیابان و چاپ رساند.

نیز ستوده اند . تخلص او طبق آنچه خود او و دیگران آورده اند «رودکی» است که منسوب است به دبه رودک که در شمال شهر سمرقند واقع بوده . محمد عوفی نام او را « ابو عبدالله جعفر محمد رودکی » و نویسنده فرهنگ جیانگیر « ابو الحسن رودکی » ضبط کرده اند . هدایت در « مجمع الفصحا » نوشته است :

« نامش محمد ، کنیتش ابو الحسن ، بعضی عبدالله گفته اند و بعضی گفته اند ابو عبدالله کنیتش بوده است و ناهاش جعفر بن محمد رودکی ... »

سعید نفیسی مینویسد : « درست ترین گفته از حیث قدمت مأخذ و اعتبار کتاب گفتار سمعانی است در کتاب الانساب چاپ اوقاف گیب - ورق ۲۶۲ الف ) که نام و نسب او را چنین تصریح میکند ، ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم رودکی الشاعر السمرقندی . . . ریشه گفتار سمعانی را بن الاثیر و منینی « تاریخ سمرقند » تألیف ( ابو سعید بن عبدالرحمن بن محمد ادریس حافظ سمرقندی ) در گذشته در ۴۵۰ است که ۱۲۱ سال پس از رودکی در گذشته است و نزدیک ترین کس از مؤلفان بزمان اوست ... »

تاریخ دنیا آمدن او ضبط ننده و مرکب او ضاهر در سال ۳۲۹ روی داده است . پیشتر دوران شاعری رودکی چنانکه از اشعار او برمی آید در دوران امیری نصر بن احمد ۳۰۱-۳۳۱ گذشته و او شاعر محبوب ابن امیر سامانی بوده است . درباره این شاعر بزرگ مطالب پراکنده ای در تذکره ها و جنگها ضبط شده است از جمله اینکه کور مادر زاد بوده و در جوانی از رودک سمرقند در بار سامانیان آمده و نوازش دیده . داستان اقامت نصر بن احمد و جنگ زدن رودکی که در چهارمقاله « و نیز در تذکره ها از قبیل لباب الالباب عوفی ( ۶۱۸ نوشته شده ) ، تذکره الشعرا ( ۸۸۲ ) دولت شاه سمرقندی ، تاریخ گزیده ( ۷۳۰ نوشته شده ) . حمد الله مستوفی ، چهارستان عبدالرحمن جامی و ... آمده و سپس همین تذکره ها داستان ثروت و اهمیت رودکی را مکرر کرده اند ، همچنین از طئه هایی که او گرفته داستانها پرداخته اند . بعضی از مهارت او در نواختن چنگ ستایشها کرده اند ، بعضی دیگر از اینکه دو بست غلام داشت و چهار صیقل از در زهر رخت و پارا و میرفت و بعد از وی هیچ شاعری را چنین مکنث نبوده ( جامی در چهارستان ) سخن گفته اند .

تصویری که نظامی عروضی در چهارمقاله از رودکی میپردازد حکایت دارد از شیوایی سخن و شیرینی آواز و خوش نوازی چنگ و و نیز حکایت می کند از تأثیر شعرا و بر امیر سامانی و نیز حکایت دارد از آسایشی که مردم و درباریان داشته اند که شاه میتواند است چهار سال با سران لشکر و بزرگان قوم از پایتخت دور شود و در نقطه خوش آب و هوایی با استراحت پردازد .

آنچه عوفی در لباب الالباب آورده و تذکره نویسان دیگر مکرر کرده اند تصویر دیگری از شاعر بدست میدهد . عوفی مینویسد : « مولد او رودک سمرقند بود و از مادر نابینا آمده ، اما چنان ذکی و نیز فهم بوده که در هشت سالگی قرآن تمامت حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق میگفت چنانکه خلق بر آن اقبال نمودند و رغبت او زیاد شد و او را آفریدگار تملی آوازی خوش و صوتی دلکش داده بود و بسبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابولمبیک بختیار که در آن صنعت صاحب اختیار بود بریط بیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او

باطراف واکناف عالم رسید و امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان بود اورا بقرب حضرت خود مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت ... چنانکه گویند اورا دروست غلام بود و چهارصدشتر در زیر بنه او میرفت ...

عوفی باز اضافه میکند : « اکمه بود اما خاطرش غیرت خورشیدومه بود . بصر نداشت اما بصیرت داشت » شیخ منینی در شرح تاریخ یمینی مینویسد « در پایان عمر چشمش میل کشیده شد » ( ۱ )

سعید نفیسی پس از اشاره به تشبیهات رود کی و اینکه این تشبیهات نمیتواند کار شاعری که مادر زاد نابینا بدنیا آمده است بماند مینویسد : « در ۱۳۳۶ در تاجیکستان در نزدیکی شهر پنج کنت در ناحیه رود کور در روستای پنج رود کور در شمال سمرقند در گورستان کهنه ای که ابو سعید ادریسی در تاریخ سمرقند گور رود کی را در آنجا نشان داده است ، پس از کاوش قبر وی رایا فزند و در آنجا استخوانهای وی از زیر خاک بیرون آمد ، در کاسه چشم وی و در جمجمه اش اثر سوختگی و بر خورد با جسم گداخته ای پیدا شد و مسلم ندکه وقتی جسم گداخته ای را در چشمان وی فرو برده اند »

از این اطلاعات پراکنده چه میتوان دریافت ؟ پیش از همه چیز شادکامی شاعر در جوانی و میاناً عمر ورنج و اندوه پایان زندگانی است . شاعر موسیقی شناس که ... در موسیقی مهارت داشته و بر بيط مینواخته « ( ۲ ) بدر بار امیری شعر شناس میآید و در جشنها و عیدها و میکسارها شعر میسراید و چنگ مینوازد ، پس اگر شعرا و از يك زندگانی نادر و پدرا م خبر دهد شگفتی نیست .

این شاعر خوش آواز در قصیده ای که بیاد جوانی سروده تصویر دیگری از خود ارائه میدهد که تذکره نویسان از توجه به آن غفلت ورزیده اند . شاعر در جوانی زیبا رو ، شادکام ، در بزم و عشق کمر و او مشهور بوده و از مائده های زمینی و شادبهای زندگانی بهره میبرده است :

همی چه دانی ، ای ماهروی مشکین موی  
که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود  
بزل ف چوگان نازش کنی همی تو بدو  
ندیدی آنکه او را که زلف چوگان بود  
بسا نگارا که حیران بدی بدو در چشم  
بروی او در چشم همیشه حیران بود

۱ - وقد سمل فی اواخر عمره

۲ - تذکره آشکده - لطفعلی بیک آذربیکدلی

همی خرید و همی سخت بیشمار درم (۱)  
 بشهر هر که یکی ترك نارستان بود (۲)  
 بسا کنیزك زیبا که میل داشت بسدو  
 بشب زیادی او نزد جمله پنهان بود  
 نبیند روشن و دیدار خوب و روی لطیف  
 اگر گران بد ، زی من همیشه ارزان بود  
 عیال نه ، زن و فرزند نه ، معونت نه  
 از این همه تنم آسوده بود و آسان بود

اشاره‌های دیگر نیز هست . پایان زندگانی را شاعر سختی و اندوه  
 میگذراند و در روزهای تیره‌ای میمیرد . و در همین قصیده است که پیری خویش را  
 وصف میکند و از فروریختن دندانهای صدفکون و خم شدن قامت سرمانند و رانده  
 شدن از دربار امیران سامانی ( شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود ) سخن  
 میگوید و شاید در سراسر شعر پارسی ، شعری که چنین اندوه ورنج روزگار پیری  
 را وصف کند نتوان سراغ گرفت .

اما رودکی در برابر این رنج کاملاً بی‌سلاح نیست زیرا او نیز چون منوچهری  
 و خیام با «می» بر سر رفته و بیداد ایام خاك میباید و گاهی نیز که لب جام از لبش  
 کوتاه میشود ، با شعری گیرا تر از شراب میگوید ،  
 رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد  
 بود آنکه بود خیره چه غم داری



**ویژگی شعر (اسلوب سبک شعر)** رودکی در چیست ؟ مسئله سبک مسئله  
 علمی و بینهایت مهمی است که در ایران توجه کافی نسبت به آن نشده و نمیشود . در

۱- از فعل سختن ، سنجیدن ، کشیدن ، وزن کردن .  
 ۲- عشق‌هایی که در شعر رودکی ، عنصری ، فرخی و منوچهری ... وصف  
 میشود از آن نوع است که در روانشناسی امروز Homosexuality ( توجه  
 جنسی یا انجام کارهای جنسی با جنس موافق ) نامیده میشود ، این بیماری در شعر  
 شاعران دوران بعد نیز منعکس شده . سمدی گوید ، خوش میرود این پسر که  
 پر خاست ، و در گلستان - باب پنجم می نویسد ، ... در عنفوان جوانی چنانکه  
 افتد ودانی یا شاهدی سری و سری داشتم ... دامن از او در کشیدم و مهره بر چیدم  
 اما بشکر و منت باری پس از مدتی باز آمد . آن حلق داودی متغیر شده و جمال یوسفی  
 بزبان آمده و بر سبب زنجنداش چون به گردی نشسته و رونق بازار حسنت  
 شکسته .

رودکی نیز گفته است ، ببخشا ای پسر بر من ببخشا - مکنش در عشق خیره  
 چون منی را ( ص ۹۲ ، چاپ نقیسی ) اما در این شعر « بشهر هر که یکی ترك نارستان  
 بود » از نشانه‌ای که میدهد - معلوم میشود معشوقه ، دختر ك یا دختر كان آشوبگری  
 بود که شاعر خریداری میکرد است .

گذشته تذکره نویسان به نوشتن کلیاتی دل خوش میداشتند ، مثلا درباره رودکی مینوشتند : « .. رودکی از نوادر فلکی بوده است و در زمره انام از عجایب ایام » ( محمد عوفی لباب الالباب ص ۲۴۵ ) ریا درباره حافظ مینگاشتند ، « نظر بکمالات معنوی شاعری دون مرتبه ایشان است . ابیات دلکش و اشعار فنز آن جناب بمذاق عاشقان عارف و عارفان عاشق موافق و کلام ایشان را حالتی است که در گفتار هیچیک از استادان نیست و بکلام هیچکس مشتهب نمیشود » ( لطفعلی آذر بیگدلی - تذکره آتشکده . )

اما از تجزیه و تحلیل محیط زندگانی ( ۱ ) و طرز بستگی های اقتصادی و تحلیل درانی ( ۲ ) شاعر ناتوان بودند و نمیتوانستند بطور دقیق نشان دهند که چه چیز در شعر رودکی و حافظ وجود دارد که سبب میشود شعر آنها با نعره سدی و مولوی و فردوسی .. مشتهب نشود .

در سطرهای پیش محیط اقتصادی و فرهنگی و زندگانی رودکی را مطالعه کردیم و نشان دادیم که شاعر شادخوار و موسیقی شناس در جوانی بدرباری ادب پرور آمد و از حمایت امیران سامانی برخوردار شد . سالها در آنجا زیست و نوازشها دید . غلام راسب داشت ، به باغ و بوستان میرفت و طوره مه طلعتان میگرفت و مئی که « ورش بیوئی گمان بری که گل سرخ » است سرمیکشید و کاری بکار رازدهر و فلک کجمدار نداشت .

در عیدها و جشنها بر صدر مینشست و بینگامی که سر از باده گرم داشت طومار شعری دلانگیز بیرون میآورد و بدست شعرخوان ( ۳ ) خویش میداد و میگفت :

ای میج کنون نوشم من از بر کن و بخوان  
از من دل و سگالتن ، از تو تن و روان  
کوری کنیم و باده خوریم و بویم شاد  
بوسه دهیم بر در لبان پری و شان

در این دوران چنانکه از نشانه هایی که در شعرهای معدود رودکی است بر میآید شاعر رنجهای زمانه را نچشیده و « نحس کیوان » راندریده و از « قضای یزدان » بی خبر است . هنوز کاروان « شهید بلخی » از پیش نرفته و زمانه دندانهای صد فکون او را نه بسوده است . شعر « مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود » از نظر مطالعه حالات زندگانی رودکی بسیار متبع قابل اطمینان است زیرا شاعر در مقطع مرگ و زندگانی روزگار شیرین گذشته و شکوه ایام تقرب و شادگامی را بیاد

Sociologic - ۱

Psychologic - ۲

۳ - شعرخوان یا بقول تازیان راوی بکسانی گفته میشد که شعر شاعران را حفظ کرده و در مجالس میخواندند . گویا این اسم از تازیان به ایرانیان رسیده باشد . چنانکه در این شعر معلوم است « راوی نام میج یا منخ داشته . برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به « محیط زندگی و اشعار رودکی » - سعید نفیسی ص ۴۱۰-۴۱۱ و تاریخ ادبیات در ایران - دکتر صفا - جلد اول ص ۱۰۹-۱۱۰



می آورد و با بیت های جانسوز خود را نشان میدهد. «خودی» که اینک برف پیری را بر تاج سر نشسته می بیند اما روزگاری جوان و زیبا بود و «نبرد روشن و دیدار خوب روی لطیف» سهولت برایش آماده میشد. غم رانمی شناخت «عیال و زن و فرزند و همونت» نداشت.

پیشکار میران بود. امیر خراسان به او چهل هزار درم می داد و میر ماکان (ماکان کاک) به پیروی از امیر یک پنجم آنرا یعنی هشت هزار درم بشاعر نامدار میبخشید. ولی زمانه چون اسب باد یائی است که انسان را بر آتش دروغ می نشاند و خود میگریزد. ستارگان سحری (دندانها) میریزند و طره های مشکین به سپیدی میگرایند. تاب گیسوی امید بسته می شود. بی اختیار این شعر جانگداز بر خاطر نقش میبندد:

«چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود»

شاعر در جوانی و تا مدتی پس از آن از زندگانی بهره وراست. برای او چون خیام و منوچهری تنها حقیقت زندگانی زن و شراب است و در این دوره چه خوش میسراید:

گرفت خواهم زلفین عنبرین تو را / بوسه نقش کنم بر گک یاسمین ترا  
هر آن زمین که تو یکره بر او قدم بنهی / هزار سجده برم خاک آن زمین تو را  
معشوقی که رود کی میبستند در بعضی بیت ها چهره می نماید: «ترك نارستان»  
را برای آرایش بزم و طرب لازم میدانند. در هنگام توصیف به پیرامون خویش  
مینگرد و آنچه را در طبیعت زیبا تر و کامل تر می داند انتخاب کرده و مشوقه را به  
آنها مانند میسازد. این چیزها گل، درخت، میوه، ماه، خورشید و سایر نمودهای  
زیبای طبیعت هستند.

گل صد برگ و مشک و عنبر و سبب / یاسمین سپید و مورد بزرگ  
این همه یکسره تمام شدست / نزد تو ای بت ملک فریب  
البته همیشه بهره شاعر از معشوق «بوس و کنار» نیست، گاهی نیز معشوق  
جزس جور و جفا ندارد و از شاعر دوری می شود پس شاعر با همان بیان ساده و طبیعی و  
گیرای خود بسوی دوست شعر میگوید میفرستد که اگر معشوقه دلی نیز از سنک داشته  
باشد باز جز بازگشت بسوی عاشق چاره ای ندارد:

نگارینا شنید ستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بهمانند  
یکی از کیدشده بر خون دومند چاک از قیمت  
سوم به عقوب را از بوش روشن گشت چشم تر  
رخم مانند بان اول دلم مانند بدان تانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر؟

بیان عاشقانه رود کی بیایکی شب نم های سحر گاهی به لطافت برگ گل است.  
سحر کلمه و انجاز موسیقی درهم می آمیزد و شاعر «ببرده های باریک و هم» ره مییابد.  
اینکه عنصری یا همه توانائی و چیره دستی که در سرودن توصیف دارد میگوید،  
«غزل رود کی دار نیکو بود» و خود را در برابر رود کی ناتوان می یابد دلیل لطافت و

زیبائی شعر این «استاد شاعران» است و آنچه نظامی عروضی در چهار مقاله در باره امیرمزی گفته است باید بحق درباره رودکی گفته شود که «شمر او در طلاوت و طراوت بنفایت است و در روانی بی نهایت».

وقتی سرخوش از باده و مست از زیباییهای طبیعت با بیت‌هایی که الفاظ در آن متابع معنی و احساس هستند و در آنها نه کم و کسری هست و نه حشو و نه صنعتگری (بمعنی بازی با لفظ و ردیف کردن صنایع شعری). و نه میانه‌ها زیبا. فریاد بر میدارد که «شادزی باسیاه چشمان شاد» انسان بیاد شاعر فرانسوی پل ورن میافتد که در کتاب «هنر شاعری» خویش نوشته است که در شعر آنچه اهمیت دارد موسیقی آن است و نیز تکرار میکند «باز موسیقی و همواره موسیقی» و شمر رودکی شعری است مترنم و خوش و نغمز

بر رخس زلف عاشق است چو من لاجرم همچو منش نیست فرار  
من و زلفین او نگویند ما رایم او چرا بر گل است و من بر خار ؟  
همچو چشم تو انگر است لبم آن بلعل ، این بلولو شهوار  
چقدر کلام ساده و گیرا و پرش طبیعی است وقتی میبرد :

### «او چرا بر گل است و من بر خار ؟»

و در اینجا است که لحن شورانگیز و گریه انگیز شعر فارسی نمودار است . معشوقگان جفا پیشه اند و روزگار دشمن انسان است و زمانه بیداد کیش در کمین انسان نشسته است و این لحن اندوهناک و رقتی به قرن هشتم و شعر حافظ میرسد. شعر پارسی دنیائی از اندوه ارائه میدهد .

گاهی نیز شاعر منورانه جاه و مال و زیبایی خویش را بمعشوقه یاد آور میشود و خطای او را بچشمش میآورد. ناز در اینجا از طرف عاشق است :

مهر جوئی زمن و بی مهوری  
عده خواهی زمن و بیهده ای :

عشق در این دوره ادب پارسی ( دوره سامانی و غزنوی ) با دوره های بعد کم و بیش تفاوت دارد. معشوق یا معشوقه را میتوان خرید و فروخت. شاعر از قره دیگدان میزند و آلات خواتش از زراست، به غلام و ستور توانگر است. لباسش از توی و قصب است، پیشکار میران است پس میتواند روی معشوق بایستد، با وحکم کند و ناز بفرشد. در دوره های بعد در قرنهاي هفتم و هشتم و نهم و دهم شاعران آرزومند بودند که معشوقه شعرشان را بخواند و یا چون سعدی میگفتند «ای دریاگر شبی در بر خرابت دیدمی» و عشق خود را از بیم در شب تیره نهان میکردند ولی شاعران دوره اول شعر پارسی بلند پروازند، بمعشوقه ناز میفرشند و گاهی چون فرخی میگویند:

### «از همه شهر دل من سوی او دارد میل»

بیهده نیست پس این کبر که اندر سر اوست»

و عشق خود را مایه مباحات معشوقه می شمارند. رودکی نیز معشوقه خویش را میفرشند و بدست خویش او را روانه میکند. پس از آن پشیمان گشته و از کرده خویش شکفت زده میشود و مثل حافظ «میان گریه میخندد»:

چون کسی کردمت بدستک خویش      گنه خوش بر تو افکندم  
خانه از روی تو تھی کردم      دیده از خون دل بیاکندم  
عجب آید مرا ز کرده خویش      کز در گریهام همی خندم

بیان عاشقانه رودکی بی اندازه زیبا و دلنشین است. شعر عاشقانه اش درخشان است و درغایت خوشی و شادابی. با اینکه از رودکی قطعه های زیادی نمانده است باز از خلال این اشعار معدود روشنی و پاکی و شورانگیزی بیان وی نمودار است. از جمله شعر زیر که زیبایی و گیرائی آن «ابوسعید ابوالخیر» و «مولوی» را پیچان آورده و آنها را به استقبال و تضمین از آن وادار کرده است:

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم  
همه تنم دل گردد که با تو راز کنم  
حرام دارم بسا دیگران سخن گفتن  
کجا حدیث تو آید سخن دراز کنم

اما همانطور که خود شاعر اشاره میکند «مهر مفکن بر این سرای سینج» بزرگی روزگار پیری فرا میرسد، دندانها سوده میشود، برف پیری بر تارک انسان می نشیند، صدای خوش و لحن داودی متغیر میشود، روتق بازار حسن در هم میشکند، هنگام توبه میرسد. کسی که میگفت: «همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود» سختی ایام پیری را بحساب می آورد و با تلخی میگوید: «همان که در زمان باشد بجای درد شود». «خسروانی» شاعر همین دوره که در عبرت آموزی و یاد آوری روزگاران خوش گذشته شعرهای دلانگیزی سروده که، حتی چند بیت آن از طریق انبکس در شعر فردوسی بیا رسیده و در طول قرون پاکی و شفافیت و زیبایی خویش را حفظ کرده است گویا برودکی طعنه میزند که «عجب آید مرا ز مردم پیر / بنخواب از اجل همی تروهند / و رودکی که قصد ندارد چون خیام بگوید «با موی سپید قصد می خواهم کرد» جواب میدهد:

من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه  
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه  
چون جامه ها بوقت مصیبت سیه کنند

من موی از مصیبت پیری کنم سیاه  
البته از خلال همین اشعار باز نأسف رودکی از گذشته شاد و شیرین نمایان است زیرا که پیری را مصیبت و سوگ میدانند اما رنج او به اندازه ای است که نمیتواند می در قدح بریزد و چون خیام و حافظ و شاعر غزلسرای انگلیسی «رابرت هرریک» شاهد عهد شباب را بخواب بیند و باز بیبرانه سر عاشق و دیوانه شود. خیام و حافظ و «هرریک» چنان روشن بینانه با زندگی رو برو شده اند که خواننده بشکفتی در می آید و در این میان کلام «هرریک» بسی زیباست و حافظ و خیام خودمان را فریاد می آورد وقتی که در هنگامه پیری میسراید (۱)

۱- رابرت هرریک Robert Herrick (۱۶۷۴-۱۵۹۱) از قطعه "On Himself"

« Young I was , but now am old,  
But I am not yet grown cold .

شعر عاشقانه رودکی از طبیعت شادی طلب زمان و خصلت عیش خواهانه شاعر  
مایه میگیرد . از آن رو که جوان و زیبا و ثروتمند و خوش آواز است ، بسا  
کنیزك زیبا بدو میل دارد و او بایقین میتواند بگوید ،

نیبک روشن و دیدار خوب و روی لطیف  
اگر گران بد زی من همیشه ارزان بود  
همیشه چشم زی زلفک آن چابک بود  
همیشه گوشم زی مردم سخن دان بود

از این رو در شعرهای ایام جوانی او شادی و طرب رخ مینماید و اگر  
گاهگاهی ابر تیره غمضای شعرش را سرشار سازد بزودی خورشید رخ منوچه  
طالع میشود و باز آسمان آبی عشق او صاف و خالی از ابر میشود و آنوقت گل  
بهار و عشق و می در شعر او بهم پیوسته دنیائی سحرانگیز و شفاف و طربانگیز  
عرضه میکنند و شاعر دینه بر روی یار میدوزد و خوش خوش می مینوشد و میسراید ،

« از گیسوی او نسیمك مشك آید

وز زلفك او نسیمك نسترون »

و در این سخن چه صداقت و معصومیت شاعرانه و چه لطفی که چنان است .

دنباله دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی